

30book

گزینہ اشعار



فروع فرخزاد

سرشناسه: فرخزاد، فروغ، ۱۳۱۳-۱۳۴۵.

عنوان و نام پدیدآور: گزینهای اشعار فروغ فرخزاد

مشخصات نشر: تهران: مروارید، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص: ۱۷×۱۱ س.م

شابک: 978-964-191-292-7

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.

موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ پ ۱۱۶ / ۸۱۶۰ PIR

رده‌بندی دبویی: ۸۵۱/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۸۶۸۶۵



انتشارات مروارید

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پلاک ۸۱۸۸/ص. پ. ۱۶۵۴-۱۳۱۳۵

دفتر: ۰۸۶۶-۶۶۴۰-۶۶۴۱۴-۴۶-۶۶۴۱۴-۶۶۴۸۴۶۱۲ فاکس: ۰۲۷-۶۶۴۸۴۰۲۷

فروشگاه: ۶۶۴۶۷۸۴۸

[www.morvarid-pub.com](http://www.morvarid-pub.com)

گزینهای اشعار

فروغ فرخزاد

دبیر انتشارات: فاضل ترکمن

تولید فنی: التاز ایلی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ دوم بهار ۱۳۹۳

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: طیف‌نگار

تیراژ ۲۲۰۰

شابک ۷-۲۹۲-۱۹۱-۹۶۴-۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۲۹۲-۷ ISBN: 978-964-191-292-7

۶۵۰۰۰ ریال

## فهرست

حرف‌هایی به‌جای مقدمه ..... ۷

### اسیر

- اسیر ..... ۳۱  
گریز و درد ..... ۳۴  
دیو شب ..... ۳۷  
دختر و بهار ..... ۴۰  
خانه‌ی متروک ..... ۴۲  
در برابر خدا ..... ۴۵  
ای ستاره‌ها ..... ۴۹  
اندوه ..... ۵۲

### دیوار

- رؤیا ..... ۵۷  
گمشده ..... ۶۲

- ۶۵..... آندوه پرست
- ۶۷..... سپیده‌ی عشق
- ۷۰..... آندوه تنهایی
- ۷۳..... دیوار
- ۷۷..... پرنده مردنی‌ست
- ۷۹..... دنیای سایه‌ها
- ۸۱..... موج

### عصیان

- ۸۵..... شعری برای تو
- ۸۹..... دیر
- ۹۳..... بازگشت
- ۹۷..... جنون
- ۱۰۰..... دوست داشتن

### تولد ی دیگر

- ۱۰۵..... آن روزها
- ۱۱۲..... باد ما را خواهد برد
- ۱۱۵..... در آب‌های سبز تابستان
- ۱۲۰..... وصل
- ۱۲۳..... عاشقانه
- ۱۲۹..... جمعه

- دریافت..... ۱۳۱
- در غروبی ابدی..... ۱۳۴
- مرداب..... ۱۴۰
- گذران..... ۱۴۴
- آفتاب می‌شود..... ۱۴۷
- دیدار در شب..... ۱۵۱
- وهم سبز..... ۱۶۰
- فتح باغ..... ۱۶۵
- به علی گفت مادرش روزی..... ۱۶۹
- تولد دیگری..... ۱۸۱
- به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد..... ۱۸۶
- هدیه..... ۱۸۸

### ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد

- تنها صداست که می‌ماند..... ۱۹۱
- کسی که مثل هیچ کس نیست..... ۱۹۶
- ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد..... ۲۰۳
- بعد از تو..... ۲۲۰

## حرف‌هایی به جای مقدمه

«... من از آدم‌هایی نیستم که وقتی می‌بینم سر یک نفر به سنگ می‌خورد و می‌شکند، دیگر نتیجه بگیرم که نباید به طرف سنگ رفت. من تا سر خودم نشکند، معنی سنگ را نمی‌فهمم. می‌خواهم بگویم که حتی بعد از خواندن نیما هم. من شعرهای بد خیلی زیاد گفته‌ام. من احتیاج داشتم به این که در خودم رشد کنم و این رشد زمان می‌خواست و می‌خواهد. با قرص ویتامین نمی‌شود یک مرتبه قد کشید. قدکشیدن ظاهری است، استخوان‌ها که در خودشان نمی‌ترکند. به هر حال یک وقتی شعر می‌گفتم، همین‌طور

غریزی در من می جوشید. روزی دو سه تا: توی آشپزخانه، پشت چرخ خیاطی، خلاصه همین طور می گفتم چون همین طور دیوان بود که پشت سر دیوان می خواندم. و پر می شدم و چون پر می شدم، و به هر حال استعدادکی هم داشتم، ناچار باید یک جوروی پس می دادم. نمی دانم این ها شعر بودند یا نه، فقط می دانم که خیلی «من» آن روزها بودند، صمیمانه بودند، و می دانم که خیلی هم آسان بودند. من هنوز ساخته نشده بودم، زبان و شکل خودم را و دنیای فکری خودم را پیدا نکرده بودم. توی محیط کوچک و تنگی بودم که اسمش را می گذاریم زندگی خانوادگی، بعد یک مرتبه از تمام آن حرف ها خالی شدم. محیط خودم را عوض کردم. یعنی جبراً و طبیعتاً عوض شد. «دیوار» و «عصیان» در واقع دست و پا زدن می آیسونه در میان دو مرحله ی زندگی است. آخرین نفس زدن های پیش از یک نوع رهایی است. آدم به مرحله ی تفکر می رسد. در جوانی احساسات ریشه های سستی دارند، فقط جذبه شان بیشتر است. اگر بعد به وسیله ی فکر رهبری نشوند و یا نتیجه ی تفکر نباشند خشک می شوند و تمام می شوند. من به دنیای اطرافم، به اشیاء اطرافم و آدم های اطرافم، و خطوط اصلی این دنیا نگاه

کردم، آن را کشف کردم و وقتی خواستم بگویمش دیدم کلمه لازم دارم. کلمه‌های تازه که مربوط به همان دنیا می‌شود. اگر می‌ترسیدم، می‌مردم. اما ترسیدم. کلمه‌ها را وارد کردم، به من چه که این کلمه هنوز شاعرانه نشده است. جان که دارد. شاعرانه‌اش می‌کنیم. کلمه‌ها که وارد شدند، در نتیجه احتیاج به تغییر و دستکاری در وزن‌ها پیش آمد. اگر این احتیاج طبیعتاً پیش نمی‌آمد، تأثیر نیما نمی‌توانست کاری بکند. او راهنمای من بود، اما من سازنده‌ی خودم بودم. من همیشه به تجربیات خودم متکی بوده‌ام. من اول باید کشف می‌کردم که چه‌طور شد که نیما به آن زبان و «فرم» رسید. اگر کشف نمی‌کردم که فایده نداشت. آن وقت یک مقلد بی‌وجدانی می‌شدم. باید آن راه را طی می‌کردم. یعنی زندگی می‌کردم.

وقتی می‌گویم باید، این «باید» تفسیرکننده و معنی‌کننده‌ی یک جور سرسختی غریزی و طبیعی در من است. غیر از نیما خیلی‌ها مرا افسون کردند. مثلاً شاملو. او از لحاظ سلیقه‌های شعری و احساسات من، نزدیک‌ترین شاعر است. وقتی که «شعری که زندگی‌ست» را خواندم متوجه شدم که امکانات زبان فارسی خیلی زیاد است. این خاصیت را در زبان فارسی کشف کردم که



می شود ساده حرف زد. حتی ساده تر از «شعری که زندگی ست».  
 یعنی به همین سادگی که من الآن دارم با شما حرف می زنم. اما  
 کشف کافی نیست. خب، کشف کردم بعد چه؟ حتی تقلید کردن  
 هم تجربه می خواهد. باید در یک سیر طبیعی، در درون خودم و  
 به مقتضای نیازهای حسی و فکری خودم، به طرف این زبان  
 می رفتم، و این زبان خودبه خود در من ساخته می شد، در دیگران  
 که ساخته شده بود. حالا کمی این طور شده. این طور نیست؟ من  
 فکر می کنم که در این زمینه با هدف پیش رفتم. خیلی کاغذ سیاه  
 کردم. حالا دیگر کارم به جایی رسیده که کاغذ کاهی می خرم.  
 ارزان تر است.»

«می دانید، من آدم ساده ای هستم. به خصوص وقتی می خواهم  
 حرف بزنم، نیاز به این مسئله را بیشتر حس می کنم. من هیچ وقت  
 اوزان عروضی را نخوانده ام. آن ها را در شعرهایی که می خواندم  
 پیدا کردم.»

بنابراین برای من حکم نبودند. راه هایی بودند که دیگران رفته  
 بودند. یکی از خوشبختی های من این است که نه زیاد خودم را



در سرزمین قدکوتاهان  
معیارهای سنجش  
همیشه بر مدار صفر سفر کرده‌اند  
چرا توقف کنم؟  
من از عناصر چهارگانه اطاعت می‌کنم  
و کار تموین نظام‌نامه‌ی قلبم  
کار حکومت محلی کوران نیست



سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران



9 789641 912927

طرح جلد: ایلیا تهمتنی